ابیات‌ حضرت‌ سید الشهداء علیه‌ السّلام‌ در شب‌ عاشورا

## مهلت‌ خواستن‌ حضرت‌ سید الشهداء علیه‌ السّلام‌ در شب‌ عاشورا برای‌ نماز و قرآن‌ و دعا و استغفار

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که: تاسوعا روزی است که: حضرت امام حسین علیه السلام را با اصحابش محاصره کردند؛ و لشگریان شام اطراف او را گرفتند:و شترهای خود را در آنجا خوابانیدند، و پسر مرجانه،‌و عمربن سعد به فراوانی لشگر خود مسرور شدند. زیرا که حسین علیه السلام را ضعیف دیدند، و بیقین دانستند که: دیگر از اهل عراق کسی برای یاری او نمی آید، و او را مدد نمینماید. بِأبی الْمُستَضْعَفُ الْغَرِیبُ [[1]](#footnote-1)(پدرم به فدای غریبی که ستمگران او را ضعیف شمردند)

عمربن سعد فریاد زد: سوار شوید، و نزدیک سراپرده حسین بروید. حضرت در جلوی خیمه خود سربر زانو نهاده، و در حالیکه به شمشیرش تکیه زده بود، چُرت مختصری او را گرفته بود که رسول خدا صلی اللَه علیه و آله وسلم را می‌بیند که: باو میگوید: إنّکَ صَائِرٌ (تَروُحُ \_ خ ل) إلَینَا عَن قَریبٍ. [[2]](#footnote-2)حضرت زینب صدای حرکت لشگریان را شنید؛ و حضور امام حسین آمد و گفت: دشمن بما نزدیک شده است.

امام حسین علیه السلام به برادرش: عَبَّاس گفت:‌ ارْکَبْ – بّنَفْسِی أنْتَ – حَتَّی تَلْقَاهُمْ وَ أسْئالْهُمْ عَمَّا جَآءَهُمْ؟! وَ مَا الَّدِی یرِیدُونَ؟!

(سوار شو – جانم بفدایت – و این سپاه را دیدار کن؛ و از آنها بپرس: چرا آمده‌اید؟! و چه میخواهید؟!

عباس سوار شد، و با بیست نفر سواره که در میان آنها زُهَیرُبْنُ الْقَین، وَ حَبِیبُ بْنُ مَظَاهِر بود به نزد آنها آمد؛ و مطلب را پرسید. گفتند: امر أمیر: عبید اللَه بن زیاد آمده است که: به شما بگوئیم: یا برحکم او تسلیم شوید؛ و یا با شما جنگ نمائیم!

عباس برگشت، تا این پیغام را به برادرش بدهد – در اینحال همراهان عباس نزد سپاه ایستادند، و شروع به موعظه و أندرز نمودند. حبیب بن مظاهر به آنها گفت: قسم به خدا که:در فردای قیامت، شما که برخدا وارد می‌شوید؛ بد قومی خواهید بود که: ذریه و عترت، و أهل بیت پیغمبرش را کشته باشد! و نیز عبادت کنندگان این شهر را که شبها در سحرگاه به تهجد، قیام دارند؛ و ذکر خدا را بسیار می‌نمایند، بکشید!

عزرة بن قیس باو گفت: تو تا آن مقداری که در توان داری، خودستائی میکنی! زُهَیر پاسخ را داد که: ای عزرَة!خداوند اورا ستوده، وهدایت نموده است. إی عزرَة! من ترا قسم میدهم بخداوند که: ازآنان نباشی که پرچم ضلالت را، در کشتن نفوس طاهره، یاری کنند!

عزرَة گفت: ای زُهَیر تو در نزد ما از شیعیان أهل البیت محسوب نبودی؛ و بر غیر رأی و طریقه ایشان بودی!

زُُهَیر گفت: أفَلَسْتَ تَسْتَدِلُّ بِمَوقِفِی هَذَا أنِّی مِنْهُمْ ( آیات تو از این موقفی که من فعلاً دارم؛ نمیتوانی پی ببری که من از ایشانم؟!)

سوگند بخدا:من هیچوقت نامه‌ای به سوی او ننوشتم،وقاصدی را به حضور او نفرستادیم، و هیچگاه وعده نصرت و یاریم را به وی نداده ام. ولیکن در بین راه با او برخورد کردم. و چون او را دیدم، به یاد رسول خدا، و مکانت و منزلت او، در نزد وی افتادم؛ و دانستم که:از دست دشمن بر سر او چه خواهد آمد؟ و رای من بر آن شد که: او را نصرت کنم، و از یاران و حزب او باشم. و جان خود را فدای جان او کنم، تا حق خدا، و حق رسولش را که شما ضایع نمودید؛ من حفظ کرده باشم!

عباس برگشت و آنچه را که آنقوم گفته بودند، به برادرش حسین علیه السلام اعلام نمود.

حضرت فرمود: ارْجِعْ إلَیهِمْ وَ اسْتَمْهِلْهُمْ هَذِهِ العَشِیةَ إلَی غَدٍ؛ لَعَلَّنَا نُصَلِّی لِرَبِّنَا الْلَّیلَةَ، وَ نَدْعُوُه، وَ نَسْتَغْفِرُهُ؛ فَهُوَ یعْلَمُ أنِّی اُحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ کِتَابِهِ، وَ کَثْرَةَ الدُّعَآءِ وَ الاسْتِغْفَارِ.

(ای عباس! به نزد آنان برگرد! و این یک شب را تا فردا از آنها مهلت بگیر! شاید برای پروردگارمان در این شب، نماز بخوانیم، و او را بخوانیم، و استغفار کنیم. چون خدا میداند که: من نماز، و تلاوت قرآن، و کثرت دعا، و استغفار را دوست میدارم.)

عباس علیه السلام بازگشت؛ و مهلت گرفت. و فرستاده‌ای از نزد عمربن سعد آمد، و در جائیکه آواز رس بود، بایستاد و گفت: ما شما را تا فردا مهلت دادیم؛ اگر تسلیم شدید؛ شما را به نزد امیرعبیداللَه بن زیاد، میفرستیم؛ و اگر سرباز زدید، ما شما را رها نخواهیم نمود![٢٩][[3]](#footnote-3)

إمام حسین علیه السلام، اصحاب خود را جمع نمود، و خطبه‌ای ایراد کرد، و حمد و ثنای خدا را بجای آورد؛ و پس از مدح و تمجید از این یاران باوفا و با صفا فرمود: جد من رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم، به من خبر داده است که: إنِّی سَاُسَاقُ إلَی الْعِرَاقِ فَاُنْزِلُ أرَضاً یقَالُ لَهَا عَمورٌ، أوْ کَرْبَلَا؛ وَ فِیهَا أسْتَشْهِدُ، وَ قَدْ قَرُبَ الْمُوْعِدُ.[[4]](#footnote-4)

(من حتماً به سوی عراق کشانده می‌شوم و برده می‌شوم؛ و در زمینی که بآن عموریا کربلا گویند فرود میآیم؛ و در آنجا به شهادت میرسم؛ و اینک آن موعد، نزدیک شده است.

اینک به شما اجازه دادم که: همگی متفرق گردید؛ و من ذمام و بیعت را از شما برداشتم. اینک شب فرارسیده است؛ و شما را در زیر پوشش خود گرفته است؛ آن پوشش را همچون شتر راهواری گرفته، و هر کدام از شما دست یکی از مردان أهل بیت مرا بگیرد و برود! خداوند بهمه شما پاداش خیر دهد! بروید و متفرق شوید در شهرهای خود و أوطان خود فَإنَّ الْقَوْمَ انَّمَا یطْلَبُونَنِی؛ وَ لَوْ أصَابُونِی لَذَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَیرِی!

(زیرا که این قوم فقط مرا میخواهند، و مرا طلب می‌نمایند؛ و اگر دستشان به من برسد، از جستجوی غیر از من دست برمیدارند)

برادران، و پسران و پسران برادر، و پسران عبداللَه بن جعفر گفتند: خدا ما را پس از تو زنده نگذارد! ما این کار را نمیکنیم تا بعد از تو زنده بمانیم. اولین کسی که بدینگونه پاسخ داد حضرت عباس بن علی بود و سپس هاشمیون به پیروی از او.

اولاد عقیل، و مسلم بن عوسجة، و زهیربن القین هر کدام برخاستند؛ و به نحوی کریمانه و بزرگوارانه با لسانی عجیب شرمندگی خود را از اینکه ما چرا یک جان بیشتر نداریم؛ تا آنرا در راه تو ایثار کنیم بیان داشتند[[5]](#footnote-5)

شب عاشورا سخت ترین شبی بود که بر اهل بیت رسالت گذشت. زیرا مکاره، و مصائب، و اعلام خطر از دولت جائره بنی امیه قطعی بود؛ و صدای ولوله زنان، و صیحه کودکان از شدت عطش، و انقلاب عظیم، قیامتی را بر پا کرده بود.

أبیات‌ حضرت‌ سید الشهداء علیه‌ السّلام‌ در شب‌ عاشورا؛ و بیهوش‌ شدن‌ حضرت‌ عقیلۀ بنی‌ هاشم‌: زینب‌ كبری‌ سلام‌ اللَه‌ علیها

حضرت سجاد: علی بن الحسین علیه السلام گفتند:در آن شبی که پدرم فردایش کشته شد، من نشسته بودم، و عمّه ام زینب از من پرستاری مینمود؛ ناگاه پدرم برخاست، و در خیمه دیگر رفت و حَوِی[٣٢[[6]](#footnote-6)] را که غلام آزاد شده ابوذر غفاری بود، و در فن اسلحه سازی مهارت داشت، با خود برد؛ و پدرم با خود این اشعار را میخواند:

یا دَهْرُ اُفٍّ لَکَ مِنْ خَلِیلِ \*\*\* کَمْ لَکَ بِالْإشْرَاقِ وَ الْأصِیلِ (١)

مِنْ صَاحِبٍ وَ طَالِبٍ قَتِیلِ \*\*\* وَ الْدَّهْرُ لَا یقْنَعُ بِالْبَدِیل (٢)

وَ إنَّمَا الْأمْرُ إلَی الْجَلِیلِ \*\*\* وَ کُلُُّ حَی سَالِکٌ سَبِیلِی (٣)

١- اُف باد بر تو ای روزگار؛ بد دوستی هستی! چه بسیار در وقت صبح و در وقت شب که گذشته است؛

٢- تو یار و همنشین خودت، و طالب حق را کشته ای! و روزگار بدل قبول نمیکند. و به بدل قناعت نمیورزد.

٣- و فقط، امر و اراده بدست خداوند بزرگ است. و هر یک از افراد زندگان، بهمان راهی میروند که: من میروم.

پدرم این أبیات را دوبار، و یا سه بار تکرار کرد؛ تا من مقصودش را دریافتم، گریه گلوی مرا گرفت؛ و من آنرا بازگردانیدم، و خودداری و سکوت نمودم، و دانستم که: بلا فرود آمده است. و أما عمه ام زینب، آنچه را که من شنیدم، او هم بشنید؛ ولی از آنجا که رقت قلب، و زاری و نمودن شیوه و سرشت زنان است؛ نتوانست خود را نگهدارد.

وَ ثَبَتْ تَجُرُّ ذَیلَهَا حَاسِرَةً حَتَّی انتَهَتْ إلَیهِ وَ قالتْ وَا ثْکلَاهُ! لَیتَ الْمَوْتُ أعْدَ مَنِی الحَیوة. الْیوْمَ مَاتَتْ اُمِّی فَاطِمَةُ، وَ أبِی عَلِی، وَ أخِی الْحَسَنُ! یا خَلِیفَةَ الْمَاضِی، وَ ثِمَالَ الْبَاقِی!

(برجست، با سر برهنه، در حالیکه دامنش به زمین می‌کشید، به نزد پدرم خود را رسانید؛ و گفت: وای ازین مصیبت! کاش مرگ مرا در کام خود میگرفت؛ و به زندگی من خاتمه داده بود. امروز مادرم فاطمه، و پدرم علی، و برادرم حسن از دنیا رفتند! ای جانشین گذشتگان من؛ و ای پناه و یاور بازماندگان من!)

برادرش فرمود: یا اُخَیةُ! لَا یذْهَبَنَّ بِحِلْمِکَ الشَّیطَانُ! لَوْتُرِکَ الْقَطَا لَنَام.[[7]](#footnote-7) و أشک در چشمانش حلقه زد.

(ای خواهرک مهربان من! صبرت را شیطان نبرد؛ اگر صیادان میگذاشتند، مرغ قطا در آشیانه و لانه خود میخوابید).

عمه ام گفت: یا وَیلَتَاهُ! أفَتُغتَصَبُ نَفسُکَ اغتِصَاباً؟ فَذاکَ أقرَحُ لِقَلبی وَأشُّدُ علَی نَفسِی!

(ای وای بر من! پس تو را به ستم میگیرند؟! واین بیشتر دل مرا جریحه دار و آزرده میکند، و تحملش بر جان من دشوارتر است!) آنگاه چنان سیلی بر چهره خود زد، و گریبان چاک نمود که: بیهوش بر روی زمین بیفتاد.

حضرت امام حسین علیه السلام برخاست، و آب بر روی او پاشید؛ تا بهوش آمد، و به او گفت:

یا اُخْتَاهُ اتَّقِی اللَه وَتَعَزِّی بِعَزَآءِ‌اللَه!وَ اعلَمِی أنَّ أهلَ الْأرْضِ یمُوتُونَ؛ وَ أنَّ أهْلَ السَّمَآءِ لَایبْقُونَ؛ وَأنَّ کُلَّ شَییءٍ هَالِکٌ إلَّا وَجْهَ اللَه الَّذِی خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ؛ وَیبْعثُ الْخَلْقَ وَیعُودوُنَ وَهُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ ( جَدِّی خَیرٌ مِنِّی خ ل) أبِی خَیرٌ مِنی؛وَ أمِّی خَیرٌ مِنِّی، وَأخِی خَیرٌ مِنِّی (وَلِی خ‌ل ) وَلِکُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَه صَلَّی اللَه عَلَیه وآلِهِ اُسْوَةٌ.

(إی خواهر من، تقوای إلهی راپیشه گیر؛ و به شکیبائی از جانب خداوند، خود را تسلّی بده! وبدان که: أهل زمین میمیرند؛ وأهل آسمان باقی نمیماند؛ و هر چیزی فانی گردد مگر وَجْه خدا: آن خدائیکه مخلوقات را به قدرت خود آفرید؛ وآنها را بر میانگیزاند؛ و باز میگرداند، درحالیکه خودش فرد و تنها است. جدّمن بهتر از من بود؛پدرم بهتر از من بود؛ مادرم بهتر از من بود؛ برادرم بهتر از من بود. و من و هر مسلمانی باید به رسول خدا صلّی اللَه علیه وآله تأسّی جوئیم!)

نیست زینب، وقت بیهوشی تو \*\*\* \*\*\* تنگدل شد شه، زخاموشی تو

بلبل عشقی،توبر گل زنده‌ای \*\*\* \*\*\* پیش گل، برصد نوا زیبنده ای

گُل بدست آمد، کجا شد جوش تو؟ \*\*\* \*\*\* یا زبوی گل ‌زسر شد هوش تو؟

برتو گرید دیده گُل بی‌حساب \*\*\* بهر بی‌هوشان، روا باشد گلاب[٣٤][[8]](#footnote-8)

یا اُخَیهُ إنِّی أقْسَمْتُ عَلَیکِ فَأبَری قَسَمِی! لَاتَشُقِّی عَلَی جَیباً؛ وَ لَا تَخْمِشِی عَلَی وَجْهاً‌؛ وَلَاتَدْعِی عَلَی بِالْوَیلِ وَالثُبُورِ إذَا أنَا هَلَکْتُ![[9]](#footnote-9)

(ای خواهرک من،من به تو سوگند میدهم؛ سوگند مرا راست گردان! گریبانت را برای من چاک مزن! وچهره ات را مخراش؛ وچون من بمیرم واویلا مگو! و زاری وشیون بلند مکن! حضرت سجّاد میگوید: در اینحال زینب را به نزد من آورد وبنشانید،‌ونزد أصحاب رفت؛ و همه شب به نماز،وتلاوت قرآن،و دعا واستغفار مشغول بود. وتا به صبح به تضرّع ایستاده بود، وأصحابش نیز همینطور بودند، واز خیمه آنها صدائی مانند زنبور عسل اززمزمه قرآن، وتلاوت کتاب خدا، ومناجات بلند بود. نفس المهموم ص ١٤١ بدنبال اینمطلب گوید: همانطور که إمام زمان عجّل اللَه فرجه،در این باره گفته‌اند:

کَانَ لِلْقُرْآنِ سَنَداً وَلِلاُ مَّةِ عَضُداً.

وَفِی الطَّاعَةِ مُجْتَهِداً حَافِظاً لِلْعَهد وَالْمِیثَاقِ؛ نَاکِباً عَنْ سُبُل الْفُسَّاق؛ بَاذِلاً لِلْمَجْهُودِ؛ طَوِیلَ الرُّکُوعِ وَالسُّجُودِ زَاهِداً فِی الدُّنْیا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنْهَا؛ نَاظِراً الَیهَا بِعَینِ الْمُسْتَوْحِشِینَ مِنْهَا.

(او برای قرآن تکیه گاهی بود؛ وبرای اُمَّت بازوی توانائی؛ و در إطاعت خداوند کوشا بود، عهد ومیثاق را حفظ مینمود؛ واز راه متجاوزان برکنار بود، تمام طاقت خود را بذل میکرد؛ رکوع و سجود را طولانی مینمود؛ در دنیا بطوری بی‌رغیب بود که تو گوئی میخواهد از آن رخت بربندد و کوچ کند؛ وبا نگاه اشخاص وحشت دار از دنیا، بدنیا می‌نگریست.)

به نقل از كتاب نور ملكوت قرآن جلد ١

1. نفس المهموم، ص ١٣٧. [↑](#footnote-ref-1)
2. ارشاد مفيد، طبع سنگي، ص ٢٤٩ و تاريخ طبري، طبع مطبعة استقامت سنه ١٣٥٨، ج ٤، ص ٣١٥، والکامل في التاريخ، ابن أثير، طبع اول ج ٣، ص ٢٨٤ و مقتل مقرم ص ٢٣٠. [↑](#footnote-ref-2)
3. [٢٩] ارشاد مفيد ص ٢٤٩، و تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣١٥ تا ص ٣١٧، الکامل، ج ٣ ص ٢٨٥، البداية و النهايه ابن کثير، ج ٨، ص ١٧٦، و اعلام الوري ص ١٤١. [↑](#footnote-ref-3)
4. [٣٠] مقتل مقرم ص ٢٣٣ از اثبات الرجعة، فضل بن شاذان. [↑](#footnote-ref-4)
5. ارشاد مفيد، ص ٢٥٠، و تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣١٧، و الکامل، ج ٣، ص ٢٨٥، والبداية و النهاية ج ٨، ص ١٧٦ و ص ١٧٧ (ومقتل مقرّم ص ٢٣٤ ). [↑](#footnote-ref-5)
6. در کتاب دمع السجوم ص ١١٧ گفته است: حوي با فتح حآء مهمله، و يآء مشدده، ر وزن سري به ضبط مرحوم محدث قمي صاحب تاليف نفس المهموم؛ و با ضمه حآ و فتح و او به ضبط تاريخ طبري، مولاي أبوذر غفاري بود. يعني غلام آزاد شده او. [↑](#footnote-ref-6)
7. .در دمع السجوم ص ١١٧ گفته است: قطا مرغي است که نام او بفارسي اسفرود است. و بترکي باقرقره، و معروف به سنگ خوار است براي آنکه در سنگستانها بسيار می‌ باشد نه آنکه راستي سنگ خورد انتهي و در برهان قاطع گفته است: قطاه بضم أول و ثاني بألف کشيده و بتازده بلغت رومي مرغيست که آنرا بفارسي سنگ خوارک گويند، و در عربي کفل أسب را گويند که جاي سوار شدن رديف است؛ و در لغت نامه دهخدا گويد: قطا مرغي است که بفارسي آنرا سنگخوار گويند و گويند که آواز کردن قطا در بيابان مسافران را دليل باشد که: دراينجا آبست (آنندراج) و در جامع الشواهد در بيت عباس بن أحنف:

   بَکَيتُ الَي سِربِ القَطا إذمَرَرنَ بي فَقُلتُ وَ مِثلي بَالبُکآءِ جَديرُ

   أَسربَ القَطا هَل مَن يُعيرُ جَناحَهُ لَعلِّي إلَي مَن قَد هَويتُ أطيرُ

   گفته است: القطا کعصا جمع قطاة با قاف وطآء مهمله و تآء مثنّاة مثل قناة طائري است معروف. أما ميداني در مجمع الامثال ج ٢ ص ١٧٤ در تحت شماره ٣٢٣٠ گوید : لو ترک القطا لنام ليلا مثالي است؛ و اصل آن راجع به عمروبن مامة بوده است که بر قومي از قبيله مراد وارد شد، و ايشان شبانه براي ديدار او آمدند، و بدين جهت مرغان قطا را از اماکن و آشيانه‌هاي خود بپراکندند. زن عمر و بن مامة چون ديد، مرغان قطا در شب به پرواز آمده‌اند، به شوهر خود نهيب زد، و او را مؤاخذه نمود، شوهرش گفت: أنما هي القطا (اينها فقط مرغان قطا هستند) زن گفت: لوترک القطا لنام ليلا (اگر آنها را واميگذاردند در شب ميآرميدند) واين را مثل ميزنند براي کسيکه بدون اراده و اختيارش، او را برکاريکه خوشايندش نيست، إکراهاًو إجباراً وادار می‌کنند. انتهي در لغت نامه لاروس عربي به عربي در ماده قطو، گفته است: القطا: جنس طير من فصيلة الجونيات (و در ماده جون گفته است: الجوني: نوعي است از قطا که شکم و بالهايش، سياه است و جمع آن جُونٌ است) و سپس گفته است: واحد آن قطاة است و أنواع آن بسيار است. و همگي شبيه به کبوتر هستند؛ و در هدايت به آن مثل ميزنند: و الناس أهدي في القبيح من القطا و أضلّ في الحسني من الغربان و شکل آنرا شبيه به کبوتر آورده است. [↑](#footnote-ref-7)
8. اين ابيات رابه مناسبت از ديوان زبدة ألاسرار ص ١٨٣، در ميان روايت آوريم. [↑](#footnote-ref-8)
9. ارشاد، ص ٢٥١، ص ٢٥٢. وتاريخ طبري،ج ٤، ص٣١٨ وص٣١٩. والکامل،ج٣،ص ٢٨٥، ص٢٨٦ والبداية والنهاية، ج٨، ص ١٧٧ و مقتل مقرّم طبع دوّم نجف ص٢٣٩ و٢٤٠. [↑](#footnote-ref-9)